**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020810**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در بحث وضع عام موضوع له خاص شهید صدر دو تا اشکال مطرح می‌فرمایند. یک اشکال این هست که ما علقۀ وضعیه باید بین مفاهیم ایجاد بشود، و مفهوم کلی حاکی از مفاهیم جزئیه نیست. حاکی از جزئیات خارجی است، این مصادیق جزئیات که در عالم خارج تحقق دارند هست. این یک اشکال.

اشکال دیگر این که کلی حاکی از تمام ویژگی‌های آن فرد خارجی نیست، آن حیث مشترک آنها را حکایت می‌کند. ایشان در مقام پاسخ برمی‌آیند، من به نظرم اشکال دوم اشکال خیلی مهمی نیست، اشکال اصلی اشکال اوّل است. چون حالا کی گفته که حتما ما باید لفظ را به ازای کل آن طبیعت قرار بدهیم. خب به ازای خود آن قدر مشترکش قرار می‌دهیم، البته قدر مشترکی که متکرر هست. فرض این هست که با این که قدر مشترک متکرر هست و اصلا از این که آن قدر مشترک در ضمن چه، اصلا فردیت آن را لحاظ نمی‌کنیم، حتی فی الجمله‌اش را. به نظر می‌رسد خیلی نیازی نیست که حتما باید بر کل آن دال باشد، البته این نکته هست که ما خارجا هر یک از افراد را که در نظر بگیریم می‌دانیم که با یک فردی همراه هست، ولی این که ما خارجا می‌دانیم با یک فردی همراه هست لازم نیست واضع این را ملاحظه کند. در لحاظ او به نظر می‌رسد خیلی مهم نیست این. اشکال اصلی اشکال اوّل است که عرض کردم هر معنایی از معانی وضع، هر مسلکی در تفسیر وضع داشته باشیم آن اشکال می‌آید که هدف وضع ایجاد ارتباط بین تصور لفظ و تصور معناست، بنابراین واضع باید تصور معنا را در هنگام وضع داشته باشد تا این علقه‌ای را که می‌خواهد ایجاد کند ایجاد کند. اینجا خب که شهید صدر پاسخ می‌دادند که ما مفاهیم دو قسم داریم. مفاهیم کلیه، معقول اولی و معقول ثانی منطقی. معقول اوّلی مصادیقش خارج هستند و معقول ثانوی مصادیقش ذهن هستند. و ما از طریق معقول ثانی منطقی وضع عام موضوع له عام را شکل می‌دهیم. اینجا آقای شهیدی این دو تا اشکال را که طرح می‌کنند که اوّل اشکال دوم را طرح می‌کنند بعد اشکال اوّل را، هر دو را یک پاسخ غیر از حالا بحث آقای شهید صدر را که دنبال می‌کنند می‌گویند نیازی به آن پاسخ‌ها نداریم کأنّ اصل مقدماتی را که ایجاد اشکال کرده ایشان قبول نمی‌کنند. من عبارت ایشان را بخوانم، دو جا دارند، هر دو جایش هم محصلش یکی است. یکی این که ایشان در پاسخ اشکال وجه اوّل اینجوری جواب می‌دهند، می‌گویند لا یبعد ان یقال انه یکفی تصور ای مفهوم کلی لاجل وضع لفظ بازاء افراده، فلو ارید وضع اسم علی مثلا، ایشان مثالی که برای وضع عام موضوع له خاص می‌زند این که مثلا یک رئیسی روز عید غدیر یک عده بچه در قبیله‌اش به دنیا آمده، می‌گوید همۀ بچه‌هایی که امروز در این قبیله به دنیا آمدند اسمش را علی می‌گذاریم، فلو ارید وضع اسم علی مثلا الانسان المولود فی هذا الیوم فیمکن تصور هذا المفهوم لوضع هذا الاسم بازاء کل فرد من افراده و لا حاجة الی تصور مفهوم مصداق الانسان و نحو ذلک و یختلف ذلک عن مثال الاکتفاء بتصور الحیوان لوضع لفظ بازاء نوعه کالانسان فان مفهوم الحیوان لا ینطبق علی مفهوم الانسان بتمامه حیث انه و الحیوان الناطق بینما ان کلی ینطبق علی فرده بتمامه سواء ارید من الفرد وجوده الخارجی او ارید منه الجزئی الخارجی کما هو مسلک من یریٰ ان اللفظ لابد ان یوضع بازاء المفهوم دائما اذ لیس المفهوم الجزئی الا نفس المفهوم الکلی المشار به الی وجود معین.

ایشان اینجا یک چیزهایی مطرح کرده من اصلا سر و ته‌اش را نمی‌فهمم، کاملا خلاف درک ماست، می‌گوید کلی ینطبق علی فرده بتمامه، یعنی چی کلی؟ یعنی آن مفهوم انسان آن تشخصات هم داخل در محکی انسان است به طوری که حتما در جایی که این تشخصات هست از کل آنها حکایت می‌کند؟ اینجور که نیست انسان قدر جامع اینهاست، آن تشخصات ما به الامتیاز آنهاست، حالا ایشان اینجوری تعبیر کرده، بعد ایشان می‌گوید لیس المفهوم الجزئی الا نفس المفهوم الکلی المشار به الی وجود معین، این یعنی چی؟ مفهوم جزئی، مفهوم جزئی غیر از مفهوم کلی، این مطلبی که شهید صدر مطرح می‌کند و متباینان هستند کاملا واضح است، ایشان چجوری؟ اصلا مگر ما دست خودمان است که یک مفهوم را مشیر به یک عنوان قرار بدهیم و مشیر به عنوان دیگر قرار بدهیم؟ اشاره حقیقت مفهوم است. اشاره، یعنی حکایت مفهوم از مصادیقش، اینجور نیست که اختیاری باشد این مفهوم را ما بخواهیم باهاش چیز اشاره کنیم یا باهاش چیزی اشاره نکنیم. بله یک نکته‌ای هست که حالا من این را بعدا در موردش صحبت می‌کنم، ما یک بحثی در ادامه داریم شاید امروز نرسیم در موردش صحبت کنیم. ولی این مطلب که مفهوم جزئی نفس مفهوم الکلی المشار به الی وجود معین این، این مطلب مشابه‌اش در کلام آقای سیستانی هم هست، در این تقریراتی که آقای هاشمی، آسید هاشم هاشمی، مرحوم آسید هاشم نوشته این هم هست، ایشان در واقع کلمۀ اشاره را پایش را این وسط باز کرده و می‌گوید کأن ما گاهی اوقات به وسیلۀ مفهوم به خود آن مفهوم اشاره می‌کنیم، گاهی اوقات به مصادیقش اشاره می‌کنیم. و وضع عام موضوع له خاص جایی هست که به وسیلۀ مفهوم به آن مصادیق اشاره می‌کنیم. اصلا مگر می‌شود یک مفهوم به وسیلۀ او به چیزها اشاره کرد؟ بله گاهی اوقات خود اشاره را هم داخل در مفهوم می‌کنیم. یعنی مفهوم را مرکب می‌کنیم. مفهوم «انسان» با مفهوم «هذا الانسان» فرق دارد. «هذا الانسان» یک «هذا» دارد یک «الانسان» دارد. این هذا الانسان که آن هذایش خودش یک مفهوم جزئی است، یک مفهومی هست که از جزئیات حکایت می‌کند این سبب می‌شود که این هذا الانسان حکایت از جزئیات بکند نه سبب می‌شود که انسان حکایت از جزئیات کند، این را توجه بفرمایید. انسان هیچ وقت حکایت نمی‌کند جز از آن قدر جامعش. اما هذا الانسان این هذا به مفهوم اضافه می‌شود یک مفهوم را یک مفهوم مرکب می‌کند. حالا در مورد این هذا و اینها یک صحبت‌هایی عرض کردم ما داریم بعدا در موردش صحبت می‌کنم، ولی در فضای فکری که آقایان این بحث را دنبال می‌کنند هر مفهوم از مصداق خودش حکایت می‌کند، اشارۀ این که مفهوم جزئی همان مفهوم کلی هست المشار به الی وجود معین این اصلا معقول نیست. مگر دست ماست که اشاره بکنیم یا نکنیم؟

**شاگرد:** وضع آن مثال ؟؟؟ احساس می‌کنم اینجوری هست مثلا، همۀ انسان‌ها زیبا هستند منظورم در همان حیث افتراق، یعنی یکی مثلا شکلش اینجوری است

**استاد:** این همان نکتۀ شهید صدر است دیگر که مفاهیم بعضی‌هایش از کل آن حکایت می‌کنند بعضی از جزئش، آن یک بحث دیگر است که ما گاهی اوقات مفاهیمی را داریم فقط از آن قدر مشترک حکایت می‌کند یک مفاهیم، کلیات ذاتیه است.

**شاگرد:** همان مفهوم انسان را

**استاد:** نه مفهوم انسان نیست، باید اضافه داشته باشید.

**شاگرد:** این باید

**استاد:** نمی‌شود، باید مفهومش، شما اینجا اضافه، بدون اضافه این معقول نیست.

**شاگرد:** بگویید مراد تفهیمی است مثلا

**استاد:** نه، بالأخره باید این لفظ را شما در یک معنای دیگری به کار می‌برید، دو تا معنا دارد. گاهی اوقات یعنی آن تعبیر مصداق انسان، فرد انسان امثال اینها ولو ارتکازا باید داخل در آن مفهوم بکنید تا آن را به نحوی از انحاء داخل در آن مفهوم نکنید حکایت از فرد به جمیع خصوصیاته امکان‌پذیر نیست، بله وجدانا گاهی اوقات ما می‌فهمیم آن تعبیر المولود فی هذا الیوم یعنی کل فرد وُلِد نه مفهوم مولود فی هذا الیوم، یعنی افرادی که در این روز به دنیا آمدند که این افراد هر کدامشان یک لباس تشخصی دارند. اینها هست یعنی اینها دوباره برگشت می‌کند به همان حرف شهید صدر، بدون این که حرف شهید صدر اینجا پایش را وسط بکشید این حرف‌ها به نظر می‌رسد که چیز نیست. البته این نکته را هم من عرض کردم این که گفتم اشکال دوم شهید صدر، اشکال مهمی نیست وجدانا ما احساس می‌کنیم که این لفظ در ازای کل وضع شده، این مطلبی که شهید صدر گفته، ممکن است شخصی این اشکال شهید صدر اینجوری تقریب بکند، بگوید که چون ما وجدانا احساس می‌کنیم در وضع عام موضوع له خاص، موضوع له کل فرد هست بتمامه، نه فقط آن قدر جامعش است. قدر جامعش به تنهایی نیست، قدر مشترکش نیست، این که این قدر جامع در افرادی هم پیاده شده آن را هم ما درک می‌کنیم، کما این که مثلا ما فرض کنید علی را که می‌گوییم بر همۀ افراد وضع می‌کنیم نه قدر مشترکشان، تک تک اینها با همۀ خصوصیات فردیه اسمشان علی می‌شود. همۀ اینها با همۀ خصوصیات فردیه می‌شود اسمشان علی. این است که من عرض کردم اشکال دوم مهم نیست، ولی خلاف وجدان است آن حرفی که من زدم. یعنی وجدانا اینجور نیست و باید یک همچین جوابی شهید صدری که مطرح کردند که ما جامع دو قسم داریم، جامع ذاتی و جامع اعتباری عرضی که ما عرض کردیم تعبیر آقاضیاء را بیشتر می‌پسندیم که گاهی اوقات جامع مستقیما از خارج می‌آید، گاهی اوقات اختراع ذهن هست برای حکایت از کل خارج بما فیه القدر المشترک و القدر الممتاز لکل فرد من الافراد. یک همچین چیزها را بالأخره باید تصویر کنیم، یعنی تا آن بیان مرحوم آقا ضیا را و بیان شهید صدر و اینها را اضافه نکنیم این مطلب حل نمی‌شود. شبیه همین را باز آقای شهیدی در پاسخ اشکال اوّل شهید صدر که ایشان به عنوان وجه ثانی ذکر کرده باز تکرار کردند. و خب یک بحث‌های مفصلی در مورد تفاوت‌های پاسخ‌های شهید صدر به آن اشکال در مباحث و بحوث و حاشیۀ مباحث اینها را آوردند که نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم، بعد می‌گویند اقول الانسب ان یقال فی الجواب عن الوجه الثانی، یعنی این که علقۀ وضعیه باید بین مفاهیم ایجاد بشود و مفهوم عام حاکی از مصادیق خارجیه است نه حاکی از مفاهیم جزئیه، الانسب ان یقال فی الجواب عن الوجه الثانی لاثبات استقامة قسم الثالث بان المفهوم الجزئی لیس مباینا للمفهوم الکلی فانه نفس المفهوم الکلی المشار به الی وجود معین و علیه فیمکن تصور مفهوم کلی و یشار به الی وجوداته المعینه فیوضع لفظ بازائها سواء کان الموضوع له المفهوم الجزئی، که شهید صدر می‌گوید کما هو مختار جماعة فی وضع اصل ؟؟؟ علی او الوجود الخارجی علی ما هو مختار فی اسماء الاعلام. که عرض کردم این خیلی مهم نیست موضوع له را ما چی بگیریم، یک بحث لفظی است، موضوع له اگر خارج هم باشد هدف از وضع استعمال است و استعمال عبارت از این هست که ما لفظ را آلت و وسیلۀ احضار تصور المعنی قرار بدهیم، اینکه اینها را ایشان تفکیک کرده در این بحث‌ها کأنّه بین اینها فرق هست و امثال اینها، عرض کردم این خیلی فرق نیست ولی، کما فی مثال تصور عنوان الموضوع فی هذا الیوم لغرض وضع اسم علی علی واقع المولود فی هذا الیوم و کذا تصور عنوان المنقوش فی الدفتر لوضع لفظ بازاء افراد. یک عده افراد در این دفتر اسمشان ذکر شده، عکس‌هایشان کشیده شده، تصویرهایشان، مثلا در این دفترچه یک سری عکس‌ها را چسباندیم ما می‌گوییم این لفظ علی را بر همۀ کسانی که عکس‌هایشان در این دفتر چسبانده شده ما وضع می‌کنیم، آن هم شبیه همین این هست. فانه حین ما یتصور مفهوم کمفهوم المنقوش فی الدفتر فکما یمکن وضع لفظ بازاء هذا المفهوم الکلی فیکون من الوضع العام و الموضوع له العام فکذلک یمکن وضع لفظ بازاء کل فرد من افراده بخصوصه کما لو قال وضعت لفظ العین علی المنقوش فی الدفتر فیکون من الوضع العام و الموضوع له الخاص من دون حاجة الی لهذا جامع انتزاعی کعنوان مصداق المنقوش فی الدفتر و نحو ذلک. که اصلا معقول نیست، اینجور که ما عرض کردیم. و ایشان هم بخواهد چیز بکند، تصور منقوش فی الدفتر نکرده، فرد را هم حتما کنارش می‌گذارد، فردی که عکسش در این دفتر وجود دارد، فردی که تصویرش در این دفتر، تا آنها نباشد آن مفهوم کلی است، تا اینها را اضافه نکند، هیچ مفهومی از غیر خودش حکایت نمی‌کند، و تا به آن مفاهیم انسان، کلمۀ فرد الانسان، مصداق الانسان، امثال اینها اضافه نکنید معقول نیست که اینها حکایت از آن افراد کنند، ایشان هم بالارتکاز باید همین چیزها را داخل بکند ولو این را که ایشان می‌خواهد بگوید این راه بهتر از راه شهید صدر است غیر از راه شهید صدر، که عرض کردم اصلش هم مال مرحوم، حالا در این قسمت که مرحوم آقاضیاء این اشکال را طرح نکرده، اشکال، این اشکال همان اشکال این است که علقۀ وضعیه بین مفاهیم هست و حلش هم این هست که معقول ثانی منطقی را باید تصور کرد تا لفظ را به ازای آن وضع کرد.

من اینجا یک نکته‌ای را ابتدا عرض بکنم، عرض کردم دو تا مثال برای وضع عام موضوع له خاص ما داریم، آن دو تا عنوان، دو تا مثال یک مثال همین مثالی که در کلمات آقای شهیدی هم مثال‌هایش وجود دارد ما می‌گوییم همۀ کسانی که امروز در این بیمارستان به دنیا آمدند اسمشان را علی می‌گذاریم، مثلا ده نفر امروز در این بیمارستان به دنیا آمدند، یک موقعی با یک لفظ واحد می‌گوییم اسم همه را علی می‌گذاریم، یک موقعی می‌آییم تک تک، آقا اسم تو را گذاشتیم علی، اسم تو را گذاشتیم علی، اسم تو را گذاشتیم علی، ده بار این را تکرار می‌کنیم. آیا بین این که ما عملیۀ وضع را وُحدانی انجام بدهیم و جایی که عملیۀ وضع را متکرر انجام بدهیم در آن علقه‌ای که ایجاد می‌شود فرق است؟ به نظر می‌رسد آن علقه و نتیجۀ وضع، آن علقۀ وضعیه فرقی ندارد، چه کل اینها را ما با یک وضع انجام بدهیم، با یک عملیه و با یک اعتبار، یا اعتبارهای متعدد، چون نتیجۀ همۀ اینها این هست که ما لفظ انسان را بر تک تک این افراد اطلاق می‌کنیم، یک نکته‌ای که اینجا وجود دارد آن این است که آن تصوری که در هنگام وضع واضع تصور کرده آن به تدریج اصلا از ذهن‌ها محو می‌شود، ممکن است حالا یک مدتی ما نحوۀ وضع این لفظ بر معنا را بهش التفات داشته باشیم، ولی به تدریج علقۀ وضعیه بین این لفظ و آن افراد حاصل می‌شود، این که به چه نحوی آن علقۀ وضعیه ایجاد شده اینها را دیگر به تدریج اصلا افراد تصور نمی‌کنند، و مقوِّم آن علقه‌ها آن تصورات اوّلیه نیست، این که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است، مقوِّم این علقه‌هایی که در خارج ایجاد می‌شوند این نیست که آن، آن تصور یک چیزی شبیه حیث تعلیلی است، سبب می‌شود که ما به آن خارج برسیم ولی به آن خارج که رسیدیم حکم روی آن خارج است، شبیه عنوان مشیری که در بحث‌های احکام مطرح هست، فرض کنید امام علیه السلام در آن روایت هست برای این که بگویند احکام شرعی را از زراره بگیر، زراره آنجا نشسته بوده امام فرمودند علیک بهذا الجالس، علیک بهذا الجالس، این هذه الجالس در اخذ از زراره دخالت ندارد، تصادفا آن موقع که امام علیه السلام می‌خواستند به زراره اشاره کنند نشسته بوده، امام علیه السلام به عنوان هذا الجالس به او اشاره کردند، اشارۀ به او که می‌کنند در مناط اخذ از قولش ثبوتا، اثباتا دیگر هیچ دخالت ندارد، دیگر این زراره است که شما از آن وجود خارجی باید بروید، حالا نشسته باشد، ایستاده باشد، در هر حالی از حالات باشد اینها اصلا دخالتی در لزوم اخذ ندارد. این هم یک چیزی شبیه عنوان مشیر هست بر یک واقعیتی که آن واقعیت را وقتی ما بهش اشاره می‌کنیم این عنوان مشیر در ادامه دیگر حضور ندارد، این را توجه بکنید. ولی ما یک مثال دیگری برای وضع عام موضوع له خاص داریم به نظر می‌رسد در این مثال آن مفهوم عامی که در هنگام وضع تصور شده به نحوی از انحاء در مواردش حضور دارد. چی؟ مثلا مشار الیه. شما هذا را وضع می‌کنید برای مشار الیه‌های جزئی، در عالم خارج شما به وسیلۀ هذا می‌توانید به انسان‌های مختلف اشاره کنید، هذا هذا هذا هذا هذا، امثال اینها. این که قدر جامع موارد چی است؟ این که همۀ اینها مشار الیه هستند. و به وسیلۀ این عنوان مشار الیه که در ذهن واضع حین الوضع شکل می‌گیرد به مشار الیه‌های جزئی متعدد اشاره می‌کنیم. این عنوان مشار الیه در استعمالات متعدد محو می‌شود یا حضور دارد؟ به نظر می‌رسد حضور دارد. فرق دارد بین المولود فی هذا المستشفی که آن عنوانی که حین الوضع واضع به وسیلۀ آن عنوان اشاره به افراد موضوع له کرده بعدا دیگر در استعمالات حضور ندارند و عنوان‌هایی که حضور دارند در این تفاوت بین اینها وجود دارد. این را باید مد نظر داشت. حالا بیاییم این مقدمه‌ای هست برای یک بحثی که شهید صدر اینجا طرح کردند. شهید صدر اینجا این نکته را متعرض می‌شوند، می‌فرمایند این تصویری که ما برای وضع عام موضوع له خاص کردیم این تصویر بنابر مبنای معروف وضع را اعتبار می‌دانند از مقولۀ اعتبار و اینها، ولی اگر وضع را، یا حالا از مقولۀ تعهد هم بدانیم همینجور است که ما متعهد می‌شویم این لفظ را هر وقت به کار بردیم آن مصداق را مثلا اراده کنیم. حالا البته من قبلا یک مشکلی در بحث تعهد مطرح می‌کردم که تعهد چند جور تصویر دارد، بعضی از تصویرهایش منافات با اشتراک لفظی دارد، بعضی از تصویرهایش منافات با ترادف دارد، تعهد با آن، این اشکالات ترادف هست و اینها. اینجا چون وضع عام موضوع له خاص نتیجه‌اش اشتراک لفظی است آن تقریباتی از تعهدی که با اشتراک لفظی منافات دارد آن تقریبات اینجا نمی‌آید، قبلا عرض کردم یک موقعی تعهد را این شکلی می‌گوییم، می‌گوییم هر وقت این لفظ را ذکر کردم این معنا را ازش اراده کنم، این با اشتراک لفظی منافات دارد. اشتراک لفظی این است که بعضی وقت‌های این لفظ را می‌گویم معنای دیگر را اراده می‌کنم. اگر مراد این هست که هر وقت بخواهم این معنا را اراده کنم افهام کنم این لفظ را به کار ببرم، این با ترادف منافات دارد. ممکن است من برای افهام این معنا از این لفظ استفاده نکنم، از لفظ مرادفش استفاده کنم. بنابراین آن تقریبی که می‌گوید هر وقت این لفظ را به کار ببرم این معنا را اراده کنم که یک تقریب از تقریبات مورد تعهد بود با وضع عام موضوع له خاص منافات دارد. حالا این نکات را بگذریم به هر حال شهید صدر اینجا می‌فرمایند که ما این تحلیل‌هایی که تا اینجا کردیم این تحلیل‌ها روی مبنای اعتبار هست اما روی مبنای این که وضع ایجاد قرن اکید هست این تحلیل‌ها درست نیست چون ما می‌خواهیم بین این لفظ و تک تک افراد قرن اکید ایجاد کنیم و آن تک تک افراد را باید مستقلا ملاحظه کنیم، این که به وسیلۀ یک مفهوم عام آنها ملاحظه بشوند قرن اکید بین لفظ و آن مفهوم عام ایجاد می‌شود، بین لفظ و آن مصادیقش با تصور مفهوم عام قرن اکید ایجاد نمی‌شود، قرن اکید به این شکل حاصل می‌شود که آن مفهومی که می‌خواهیم بین این لفظ و آن مفهوم قرن اکید ایجاد کنیم خودش در ذهن حاضر شود نه عنوانش، حضور عنوانی که، چون قرن اکید می‌خواهد این دو مفهوم را پیوند بزند، وقتی خود آن مفهوم حضور ندارد، عنوان حاکی از آن مفهوم حضور دارد قرن اکید بین این لفظ و آن عنوان ایجاد می‌شود نه بین این لفظ و معنون. بنابراین این چجوری می‌شود که این قرن اکید را ایجاد کنیم؟ شهید صدر اینجا می‌گوید به یک نحو دیگری این قرن اکید ایجاد می‌شود. آن این هست که، آن واضع که لفظ «مِنْ» را می‌خواهد وضع کند برای نسبت ابتداییت، این «مِنْ» را می‌آید در یک جملۀ خاص به کار می‌برد، می‌گوید ذهبت من الکوفه، این را به کار می‌برد، اینجا بین ذهبتُ و کوفه این «مِنْ» واسطه می‌شود. یعنی نسبت ابتداییه‌ای که بین ذهبت و کوفه هست این دال بر آن، این نسبت خاص. در یک جملۀ دیگر به کار می‌برد سرت من قم، یک جملۀ دیگری که حالا ممکن است فعلش فرق داشته باشد، ممکن است متعلق آن حرف جرش فرق داشته باشد، هی اینها را که به کار می‌برد کم کم قرن اکید بین این لفظ و تمام نسب جزئیه ایجاد می‌شود. یک تشبیهی ایشان، یعنی در واقع اوّل وضع خاص موضوع له خاص می‌شود، تکرر وضع خاص موضوع له خاص‌ها زمینۀ وضع عام، نتیجۀ وضع عام موضوع له خاص را با تکرر وضع خاص موضوع له خاص‌ها ایجاد می‌شود. بعد ایشان یک مثالی می‌زند، من برای این مثال یک قدری تغییر می‌دهم که فکر می‌کنم با این تغییر مطلب را بهتر ایجاد می‌شود. ببینید یک گروهی اینجا وایستادند، من به نفر اوّل که می‌رسم می‌بینم اِ یک سایه‌اش روبرو است، یعنی با تصور او سایه‌اش را هم کنارش تصور می‌کنم. به نفر دوم می‌رسم می‌بینم اِ آن هم سایه‌اش روبرویش هست. نفر سوم را که می‌روم می‌بینم اِ آن هم سایه‌اش روبرویش هست. این تکرر سایه‌هایی که هر کدام جزئی هستند در کنار هر یک از این انسان‌ها سبب می‌شود که ما نفر چهارم را هم که تصور کنیم دیگر لازم نیست شما سایه را مستقلا ببینید. با تصور خود آن انسان آن سایه‌اش را هم می‌بینید. ما در واقع این که می‌گوییم وضع عام موضوع له خاص است این است، «مِنْ» در جملات عدیده در هر کدامشان دال بر یک نسبت خاص، «مِنْ» به اصطلاح به عدد جملات تکرار می‌شود دیگر، «مِنْ» مثلا در ۱۰۰ تا جمله به کار می‌رود، ۱۰۰ تا «مِنْ» داریم. این صد تا «مِنْ» هر کدامش از یک نسبت ابتداییتی که در آن جمله هست حکایت می‌کند. خب این شبیه همین انسان‌های بی تشخصی هستند که ما آن تشخصش را کار نداریم. انسان‌هایی هستند که مشابه هم هستند، نفر اوّل می‌بینیم سایه دارد، نفر دوم سایه دارد، نفر سوم می‌بینیم سایه دارد. دیگر نفر چهارم لازم نیست شما سایه‌اش را تصور کنید، به محضی که آن را می‌بینید سایه‌اش هم در ذهن شما می‌آید. یعنی گاهی اوقات تکرر یک افراد یک کلی با یک شیء مشابه قرن اکید بین این طبیعی این لفظ و افراد به نحو یک تعبیری آقایان دارند می‌گویند تناظر یک به یک در ریاضیات که بین دو چیز تناظر یک به یک برقرار است، ما می‌خواهیم یک تناظر یک به یک برقرار کنیم بین هر لفظ و معنایی که متناسب آن لفظ است، این تناظر یک به یک به وسیلۀ تکرر استعمالات جزئی ایجاد می‌شود. بنابراین این شکلی است، حالا این بیانی هست که شهید صدر دارد. حالا آیا این بیان درست هست یا درست نیست این را فردا صحبت می‌کنیم، این یک طرف قضیه. یک طرف دیگر قضیه بیانی آقای شهیدی دارد کأنّ نیازی نداریم به این بیان و بدون قرن اکید را بدون این هم می‌شود ایجاد کرد ببینیم آیا این مطلب درست هست یا درست نیست، این را حالا فردا ان شاء الله در موردش صحبت خواهیم کرد. فردا سعی می‌کنم بحث را تمام کنم، ما بعد می‌رویم روی بحث معانی حرفیه که، حالا من فکر می‌کنم ما قبل از این که بحث معانی حرفیه را صحبت کنیم یک بحث بعضی از مصادیق وضع عام موضوع له خاص را که راحت‌تر هستند مثل اسم اشاره، ضمیر، امثال اینها را یک مقدار در موردش صحبت کنیم آن، آن را کوتاه صحبت می‌کنیم در واقع برای تبیین روشن‌تر خود مفهوم وضع عام موضوع له خاص به آنها خواهیم پرداخت، بعد وارد آن بحث حروف می‌شویم. حروف بحث خیلی مفصلی دارد من نمی‌خواهم وارد تمام شاخه‌ها و مبانی و امثال اینها بشوم، ولی یک نکاتی هست که سعی می‌کنم از بحث حروف و معانی حرفیه یک قدری سریع بتوانیم عبور کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان